

۱۳۸۱/۱۲/۱۶

امیل زولا

# سایه‌های شب

ترجمه

علی اکبر معصومی

www.ketab.ir



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

زولا، امیل، ۱۸۴۰-۱۹۰۲ م.

Zola, Emile

سایه‌های شب / امیل زولا؛ ترجمه علی اکبر معصوم‌بیگی

تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۹۳.

۴۸۴ ص.

ISBN: 978-964-351-989-6

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی: La bete humaine, 1972

۱. داستان‌های فرانسه - قرن ۱۹ م.

الف. معصوم‌بیگی، علی اکبر، ۱۳۳۹ - مترجم.

۱۳۹۳ PQ۲۲۷۷/د۹ ۸۴۳/۸

شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۱۷۴۲۳

امیل زولا

سایه‌های زولا

ترجمه علی اکبر معصومی

چاپ اول: ۱۳۹۵؛ لیتوگرافی: اطلس

چاپ و صحافی: تاجیک؛ شمارگان: ۱۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۱-۹۸۹-۶

حق چاپ محفوظ است.

\* \* \*

مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

دفتر مرکزی: خ انقلاب، خ شهدای ژاندارمری، بین خ. فخر رازی و خ. دانشگاه، پ. ۶۳، طبقه ۵

تلفن: ۱۲-۰۶۶۹۷۵۷۱۱، ۰۶۶۴۸۰۳۷۷-۸، ۰۶۶۴۶۶۹۴۰، تلفکس: ۰۶۶۹۷۵۷۰۷

www.negahpub.com    info@negahpub.com

Email: negahpublisher@yahoo.com

Instagram: instagram.com/negahpub

Telegram: telegram.me/newsnegahpub

## یادداشت مترجم

سایه‌های شب (دیو درون) هفدهمین رمان از مجموعه‌ی بیست جلدی خانواده‌ی ریگرن است که امیل زولا در ۱۸۸۹ نوشتن آن را آغاز کرد و سپس چندی بعد در ۱۸۹۰ در جاپ درآمد. اما سایه‌های شب نیز مانند خوشبختی یانوان، ژرژ سول پیرا، تفاوتی اساسی با دیگر رمان‌های این مجموعه‌ی سترگ دارد و آن این است که نگاهی آن بیشتر تحت تأثیر دگرگونی‌ها و رویدادهای صنعتی بزرگ ربع نهم سده‌ی نوزدهم شکل گرفته است تا بر پایه‌ی طرح نخستین زولا برای نوشتن مجموعه‌ای از داستان‌ها در توصیف دوران موسوم به امپراتوری دوم فرانسه (۱۸۷۰ تا ۱۸۷۱) که عرفی در خودگامگی، دزدی، تساهلی، روسپیگری و حوادی بود زولا از نخستین رمان‌نویسان سده‌ی نوزدهم است که به صنعت مدرن نگاه نشان می‌دهد. زولا در مقام هواخواه پر و پا قرص علم نمی‌توانست از نخستین شکفتن‌ها، غلط‌ها و کسکی که به برخورد اندیشه‌ها و آراء دگرگونی ملت‌ها، درامیخته‌ی علوم و نژادها و یکنالگی نهایی مبارزه کرده است خودداری ورزد. با این همه، زولا بر جنبه‌های خودکار یا خودکارکننده‌ی پیشرفت فناوریانه تأکید می‌ورزد. تصویر زولا از ژاک لانتیه رنگ و بویی آینده‌نگرانه دارد. ژاک لانتیه لکوموتیورانی است که گویی با لکوموتیو خود، لیژون، وصلت کرده است. ولی این هم آشوبی، هم آشوبی نابرابر و تیره و تاریک‌سادی است. لکوموتیو که قرار است نماد

تمام عیار تسلط انسان بر طبیعت باشد سرانجام به مظهر طبیعت افسارگسیخته بدل می‌شود. اکنون ویرانی هیچ مانعی در برابر خود ندارد. زولا در ۱۸۸۲ به زندگی نامه نویسنده و دوست سراسر عمرش پل الکسیس می‌گوید: «آنچه اکنون پیش چشم دارم دشت‌های برهوت پهناور است که در میانه‌ی آن یکی از آن بده‌های کوچک ایستاده است که در آستانه‌اش زنی پرچمی سبزرنگ به دست گرفته تا به قطارها علامت عبور بدهد... آنچه در خیال دارم تصویر کردن درامسانی ساده‌ای است که سرانجام به تراژدی می‌انجامد. می‌خواهم مجموعه‌ی ریستن خاص راه‌هن را تصویر کنم: رئیسان ایستگاه‌ها، کارگران قطارها، مهندسان، کوموتیوها، سوخت‌رسانان، کارمندان بخش پست و تلگراف... خلاصه هرآنچه در قطاری می‌آید و می‌رود. مردم در آنجا می‌خورند، می‌آشامند، می‌خوابند، عرق می‌ورزند، حتی می‌زایند. و سرانجام همان‌جا می‌میرند».

**سایه‌های شب از ایستگاه راه‌هن ریس می‌آغازد.** در میان محوطه‌ی راه‌هن چون جویباری از فلز و خون و هیجان ادامه می‌یابد و روی خطوط راه‌هن به پایان می‌رسد. توصیف‌های زولا از محیط راه‌هن و زندگی روی خط‌ها چنان زنده و تینده است که گویی تعمیرگاه‌ها، لکوموتیوها، چرخش سینی دواز و حرکات مداوم دستگاه‌های لکوموتیو نفس می‌کشند. زولا در **سایه‌های شب** از شلوغی ایستگاه، بخار لکوموتیوها، سرعت سرسام‌آور و مرگبار قیامتانوس‌های سبز و سرخ سوزنیان‌ها، سگ‌ها و شکارچی‌ها، پیرزن‌ها و پیرمردها، آتش و زغال و خاکستر به جا مانده از سوخت لکوموتیوها، قطارهایی شتابنده که بی‌اعتنا به سرنوشت‌های انسانی به سوی «آینده» روان‌اند، سخن می‌گوید.

با این همه، در پس این غوغای هن و مفتول و دود و بخار تنهایی بیداد می‌کند. بی‌کسی و غربت کارگر به ظاهر آرام و مهربانی که جز با خوی آدم‌کشی و جنایت نمی‌تواند با هیچ زنی رو به‌رو شود (ژاک)؛ لغامت پیرمرد مفلوک و به ظاهر بی‌آزاری که فکر و ذکری جز چرخ‌خور کردن همسر افلیح خود ندارد (میرزا)؛

دختر جوانی که از روی حسد حاضر است به بهای نابود کردن محبوب خود از رقیب انتقام بگیرد (فانور)؛ زن کینه‌وری که از مردی دیگر می‌خواهد شوهرش را به قتل برساند (سوزین)؛ کارگر حیثیت‌باخته‌ای که از روی خشم دست به قتل می‌زند و روح خود را می‌بازد؛ و سرانجام کارگر خوش‌قلب و نیک‌نفسی که از سر حسد خود و رقیبش را به کام مرگ می‌فرستد. **سایه‌های شب** هم از آغاز با مرگ می‌آغازد. با مرگ ادامه می‌یابد و با مرگ پایان می‌گیرد. شاید هم این زمان از نیاز به روایت ترس و کابوسی سرچشمه می‌گرفت که از آغاز جوانی ذهن زولا را به خواب مستغول داشته بود؛ ترس از زنده به گور شدن؛ همان ترسی که آنتن لاتیهای ژورنیال سرزنان معدن منفجرشده به وحشی سرسامی دچار می‌سازد.

شاید می‌توانیم او را تحت تأثیر جنایت و مکافات داستایفسکی و قهرمان غریب آن راستگوشیه فاف به شمار آوریم. زولا همان داستایفسکی را بسیار دوست می‌داشت و ژاک نیز مانند او که لنینکوف می‌خواهد با دست یازیدن به جنایت هویت خود را به اثبات برآورد و چند خشونت که در این دو قهرمان هست از دو سرچشمه‌ی متفاوت مایه مرگ است. لنینکوف با جنایت در پی اثبات تبار برتر خویش است. ژاک آدم می‌شود چون نیازی درونی و سیری‌ناپذیر به آدم‌کشی در خود حس می‌کند. نیازی که از شش‌های تهانی آن آگاه نیست و دیرینگی آن به هزاره‌ها پیش از این می‌رسد. لنینکوف به دلیل هوش، تحصیلات، حساسیت‌های انسانی و اهمیتی که به رازهای شناختی‌گردن زندگی قائل است خود را برتر از پیرزن مفلوک و ضعیفی می‌داند که فقط به صرف داشتن پول بر هستی امثال او استیلا دارد و دیگری، ژاک، به ناز و روانی است که نسب از غارتشندان ماقبل تاریخ می‌برد و به ضرب تخم‌اف و گرز و خنجر، عطش آدم‌کشی خود را فرو می‌نشاند.

اما **سایه‌های شب** فقط داستان عشق و مرگ، حسد و خشونت، تباهی و نومیدی، هوس و سرگوفتگی نیست؛ **سایه‌های شب** روایت شکفت‌آور گوشت و فولاد، سیاهی زغال، و رنگ پریادگی پوست زنانه، سرعت سرسام‌آور ماشین و

حرکت مهارنشده‌ای روح بشر نیز هست. ژاک فقط به لکوموتیوش نیژون - که نامی زنانه دارد - عشق می‌ورزد؛ هنگامی که به زنی دل می‌بازد و از نیژون فاصله می‌گیرد، نیژون حسد می‌ورزد و او را در برف زمینگیر می‌کند. زمانی که ژاک محبوسش را از میان می‌برد، باز به سوی معشوق دیرینش نیژون باز می‌گردد. نیژون دیگر جموشی نمی‌کند چرا که روح ماشین پیروز شده است، ژاک در سخر نیژون است. همه چیز به حال نخست بازمی‌گردد. از سوی دیگر، سایه‌های شب روایت فساد همه‌گیر دستگاه قضایی فرانسه در دوران امپراتوری دوم نیز است. همه اجزای این دستگاه در تباهی غوطه‌وراند. سرمنشا همه‌ی جنایتی که چون تکی بر سراسر داستان چنگ انداخته است، رئیس دادگاه گرن مورن، فقط سلسله‌حاکمان این دستگاه ستم و حق‌خوری است؛ گوش، دلیزه، گمی لاموت و سلسله‌ی بی‌پایان ادستان‌ها، دادیارها، وکیلان، کارچاق‌کن‌ها تنها مهره‌های کوچک و بزرگ این دستگاه بزرگ و پوسیده‌اند. دستگاهی که به عمده چشم بر جنایت می‌پوشد، قاتلان را بنا بر مصلحت ازاد می‌گذارد، بی‌گناهان را به قریانگاه می‌فرستد و کناهکاران را بر مصلحتی شصت می‌نشانند. همه چیز رویه رده است. غم نیست، به گفته منتقدان سایه‌های شب بر تأکید بر حیوانیت انسان‌ها حتی از زمین نیز فراتر می‌رود.

ژولا، چنان که رسم او و شیوه‌ی تعلیمی او، زمان تجزیه بود، برای نوشتن هر داستان به بررسی‌ها و پژوهش‌های دقیق و گسترده دست می‌زد. به قول منتقد مجار، جرج لوکاسچ، در هر مورد خاص، مثلاً اسب‌دوانی، بورس، فروشگاه‌های بزرگ و مدرن، راه‌آهن، معدن و مانند این‌ها تگ‌نگاری کامپی شافل همه‌ی جزئیات به دست می‌داد. خود ژولا در این باره می‌نویسد: شیوه‌ی من بی‌استثنا همیشه به این صورت است: نخست اطلاعات را به تجزیه‌ی شخصی کرد می‌آورم. سپس با خواندن اسناد و مدارک مربوط به موضوع، کتاب‌ها و یادداشت‌هایی که دوستانم فراهم آورده‌اند به این اطلاعات می‌افزایم. و سرانجام تخیل، با بهتر بگویم شهود مداخله می‌کند. در کار من سهم شهود

بسیار مهم است. معتقدم حتی بزرگ‌تر و مهم‌تر از هر چیزی است که در مخیله می‌کنند؛ چنان‌که فوبور نیز اغلب می‌گفت: این داشتن یادداشت‌کار درسی است که باید انجام داد؛ اما وقتی این یادداشت‌ها را سرداشتی دیگر باید بتوانی نادیده‌اشان بگیری. «سایه‌های شب سموعی غلابی این امیزه‌ی درهم‌کننده‌ی پژوهش و تحلیل، شهود و ریزه‌بینی و سفر به ررفای روح متلاطم و نودرتوی بشری است».

هنگامی که سایه‌های شب نخستین بار در ۱۸۹۰ منتشر شد، چندان منتقدان جدی نداشت که همیشه آماده بودند از رئالیسم «کثیف» زولا ایراد بگیرند. بسیاری از بزرگان ادبیات فرانسوی به سنایش هنر زولا کشودند. اما تول فرانس که سحت تحت تأثیر پیوسته فانیور، مدرن و زنده‌انگاری در بخش‌هایی از داستان قرار گرفته بود که به وصف صحت و انکومونیوس نیزون می‌پرداخت زولا را «شاعری خواند که به پیروزی‌های غریبی صورتی عامیانه و استهانه نمی‌دهد. زولا سطره‌های نازنه پدید می‌آورد. مانیایا بعبابوی درخت (Dryad) آفرینند و نیزون را خلق کرده است. این هر دو به گونه‌ای خواهند زیست. زولا آوای تعریفی سترک عصر ماست.» و ژول لامت در وصف آن نوشت: «من تاکنون چیزی وحشت‌انگیزتر و رازآمیزتر از این دربارهی عذاب‌ناگوار نخوانده‌ام».

آنچه می‌ماند ذکر این نکته است که چندان سال پیش هنگام ترجمه‌ی سایه‌های شب آقای غلامعینی کشانی از کارمندان آموزش عالی «مجلس ایران» و یکی از تدوین‌کنندگان فرهنگ شش‌زبانه‌ی واژگان و اصطلاحات باهن، با کشاده‌رویی چندین ساعت از وقت گران‌بهای خود را صرف رفع مشکلات واژه‌شناسی کتاب کردند. از محبت ایشان سپاسگزارم.

اکبر معصوم بیگی

تابستان ۱۳۹۵